

تصویر هنری داستان حضرت آدم در قرآن کریم

مرضیه زارع زردینی^۱ و مرضیه زارع زردینی^۲

چکیده

تصویرسازی هنری از جمله روش‌های زیبایی‌سازی یک اثر ادبی است. قصه‌های متنوع و گسترده قرآن کریم از اعجاز بیانی و زیبایی خاصی برخوردارند. داستان‌های قرآن، هنر و زیبایی را تعریف نمی‌کنند تا انسان را در وادی بحث‌های نظری زیبایی‌شناختی حیران و سرگردان رها کنند بلکه زیبایی واقعی را نشان می‌دهند و چشم و دل زیبا بین و جان‌های پاک را به تماشا فرا می‌خوانند. حوادث داستان حضرت آدم که متضمن آموزه‌های دینی^۳ تربیتی است در هفت سوره قرآن ذکر شده است و با حرکتی رو به جلو از رابطه علی و معلولی برخوردار است. پژوهش حاضر با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی در نظر دارد ویژگی‌های هنری داستان حضرت آدم را از طریق پرداختن به جلوه‌ها و تصویرهای هنری و عناصر ساختاری آن بررسی و تحلیل کند تا از این طریق روشن گردد که تخیل حسی و پدیده‌ی تجسم امور در داستان‌های قرآن از جمله داستان حضرت آدم، نقش زیادی در زیبایی هنری آن داستان ایفا می‌کند و هماهنگی زیبایی بیان با زیبایی تصویر در راستای اهداف سامیه قرآن، سرشار از زمینه‌های مختلف تأثیر است.

کلید واژه‌ها: قرآن، داستان حضرت آدم، جلوه‌های هنری.

مقدمه

بهره‌مندی از هنر در گونه‌های متعدد ادبی، موجب شکوفایی و بالندگی می‌گردد. داستان نیز یک نوع ادبی است که همواره حضوری پیدا و پنهان در زندگی روزمره ما داشته و دارد. در میان کتاب‌های آسمانی، قرآن بی‌شک از این جهت رهاوردی بزرگ و بی‌مثال دارد.

کتاب مقدس قرآن با بیان آموزه‌های انسانی و اخلاقی به شیوه قصه‌گویی و قصه‌خوانی، هر خواننده‌ای را با تصویرپردازی هنری به وجد و شگفتی و تأمل وامی‌دارد. داستان‌های قرآن به مخاطبان خود، زندگی، پویایی و اعتقاد می‌بخشد. داستان اگر هنرمندانه طرح شود، عواطف و احساسات خواننده را به شدت برمی‌انگیزد. حتی می‌تواند جهان بینی و عملکرد مخاطب را به تناسب فضای فکری ایجاد شده، دگرگون سازد. زبان قصه همیشه بهترین وسیله‌ی ارتباطی میان انسان‌ها است. خداوند زیبا و زیبا دوست نیز برای بیان اهداف دینی، داستان را انتخاب کرده و مهم‌ترین و حیاتی‌ترین مسائل هستی را در اوج زیبایی با زبان داستان برای انسان مطرح کرده است.

زیبایی‌های هنری داستان‌های قرآن را می‌توان از جنبه‌های مختلف بررسی کرد. برخی از این زیبایی‌ها مربوط به تکنیک و شیوه داستان‌سرایی و چگونگی به کارگیری عناصر داستان است و برخی دیگر به زیبایی‌های بیانی و اسلوب بیانی ارتباط دارد. بخشی از زیبایی‌های قرآن مربوط به تصاویری است که خداوند برای هر حادثه انتخاب کرده است تا مخاطب آن را درک کند و مفاهیم تربیتی موجود در آن را دریابد.

تا کنون مقالات و تحقیقات زیادی در مورد داستان‌ها و مضامین قرآن کریم صورت گرفته است. از جمله این پژوهش‌ها، می‌توان به تحلیل ادبی داستان‌های قرآن (پروینی، ۱۳۷۸)، آفرینش و جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۲/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۸/۰۵

^۱ - نویسنده مسئول: استادیار دانشگاه پیام نور میبد mzarezardeny@gmail.com

^۲ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی و مدرس دانشگاه پیام نور یزد: mzarezardini 577@gmail.com

(جعفری، ۱۳۷۶)، بررسی جلوه‌های هنری داستان حضرت ابراهیم (ع) (نعیمه پرنداوجی و ناهید نصیحت، ۱۳۸۸)، تحلیل عناصر داستانی در داستان‌های قرآن (خلیل پروینی و ابراهیم دیباجی، ۱۳۷۸)، تحلیل عناصر داستانی قصه حضرت یوسف (ع) (حبیب الله آیت اللهی، محمد علی خیری و...، ۱۳۸۶) و... اشاره کرد ولی تاکنون پژوهشی مستقل در مورد جلوه‌های هنری و عناصر داستانی حضرت آدم انجام نشده است.

در این مقاله سعی بر آن است که جلوه‌های هنری داستان حضرت آدم مورد بحث قرار گیرد، لذا نخست شیوه بیان حوادث و در ادامه عناصر ساختاری و تصاویر هنری و زیبایی‌های بلاغی این داستان بررسی می‌شود.

داستان در قرآن

هنر در معنای عام خود شامل همه دستاوردهای منظم بشری و حرفه‌های بارز می‌گردد و در معنای خاصش شامل هر عمل والایی است که زیبایی را در تصویر، صدا، حرکت و گفتار خلق می‌کند و بر آفرینش اشیائی اطلاق می‌شود که لذت و سرور را در نفس برمی‌انگیزد و در برگیرنده‌ی همه نوآوری‌هایی است که ذوق و سلیقه‌ی هنرمندان آن را به وجود می‌آورد. اما هنر در ادبیات به معنای بیان نیکو، سبک و اسلوبی زیبا، عاطفه‌ای قوی و خیالی فعال است. (الخالدی، ۱۹۸۸، ص ۷۹)

هنر در قرآن به معنای «نوآوری در تعبیر، توانایی در بیان و زیبایی در هماهنگی است و این به معنای لزوم اعتماد بر خیال و اختراع و تلفیق نیست» (قطب، بی تا، ص ۲۲۹) قرآن در هر کجا که بخواهد غرضی را بیان، یا از معنای مجردی تعبیر، یا حالتی نفسانی، صفتی معنوی، نمونه‌ای انسانی یا حادثه یا ماجرا یا منظره‌ای از مناظر قیامت یا حالتی از حالات نعیم یا عذاب الیم را وصف کند، یا در مقام احتجاج و جدل مثلی بزند یا به طور مطلق، جدلی را عنوان کند، در همه جا تکیه بر واقع محسوس و خیال منظور می‌کند، هدف ما نیز از گفتن این مطلب که تصویر ابزار مناسب و مخصوص اسلوب قرآنی است، همین است؛ یعنی صرف آرایش و تزیین اسلوب نیست و به صورت تصادفی نیز نیامده است بلکه یک قانون کلی و عام است که ما می‌توانیم از آن به «قاعده تصویر» تعبیر کنیم. (قطب، ۱۹۹۳، ص ۳۷) تصویر در قرآن، قصه گذشتگان را به چشم اندازی تبدیل می‌کند که الان اتفاق می‌افتد نه اینکه حادثه‌ای باشد که قرن‌ها از وقوع آن سپری شده است. (همان، ص ۱۵۶)

اما قصه به عنوان یک هنر ادبی، تعبیری از اندیشه‌ها و تجربه‌های داستان نویس است که با خیال و عاطفه‌ای غلیان همراه می‌گردد تا بر خواننده تأثیر گذارد. کلمه قصه از نظر لغوی به معنای پیگیری است که در المصباح المنیر چنین آمده است: " فَصَّصْتُ الْخَبْرَ: تَتَبَعْتَهُ، وَ الْقِصَّةُ: الشَّأْنُ وَ الْأَمْرُ، يُقَالُ مَا قِصَّتْكَ أَيْ مَا شَأْنُكَ، وَ الْجَمْعُ قِصَصٌ مِثْلُ سِدْرَةٍ وَ سِدْرٌ " (الفیومی المقری، ۲۰۰۰، صص ۳۰۰-۳۰۱)

کتاب مقدس قرآن برای بیان اهداف خود از نوعی تعبیر هنری یعنی داستان بهره می‌گیرد و داستان پردازی در این کتاب مقدس نه تنها منافاتی با اهداف و رسالت دینی آن ندارد که در جهت همان اهداف برای عبرت مردم و سرمشقی برای زندگی آنان بیان می‌گردد. داستان‌های قرآنی در واقعیت و صداقت بهترین مصداق هستند و از آنجا که از ارزش‌های ایمانی و اخلاقی استواری برخوردارند، بهترین نمونه‌های داستانی به شمار می‌روند. «در داستان‌های قرآنی هدف هنری و دینی در هم آمیخته شده است. چرا که داستان نوعی از تعبیر و بیان عربی است و ابزاری از ابزارهای گسترش دعوت است. هر داستان دارنده‌ی شخصیت مشخصی است که مخاطب با آن شخصیت زندگی می‌کند و در حوادث، نزاع و گفتگو با او همراه می‌شود. داستان‌های قرآنی منابع سرشار معارف حقیقی، رهنمودها و علم-های گوناگون هستند.» (الدالی، ۱۹۹۳، صص ۱۸)

قرآن موضوعات داستان را از حوادث و وقایع تاریخی گرفته، آن را به شیوه ادبی و با بارعاطفی بیان می‌کند ... تا تأثیری دو چندان درعاطفه و وجدان بشری داشته باشد. (خلف الله، ۱۹۹۹، ص ۱۵۶) داستان‌های قرآن کریم، بر خلاف داستان‌های ساخته و پرداخته اندیشه بشر، ساخته و پرداخته حوادث مجهول نیستند، بلکه پرداخت حقایقند. ساختار

روایی در قرآن کریم، گاهی یک سوره را به طور کامل و گاهی بخشی از یک سوره را به خود اختصاص داده است. با توجه به این امر، در برخی از سوره‌ها تنها یک داستان وجود دارد و در برخی دیگر بیش از یک داستان؛ و این داستان‌ها بر اساس هدف فکری سوره و رسالت آن شکل می‌گیرند. خیال انگیزی، صحنه پردازی و به تصویر کشیدن معانی گوناگون از جنبه‌های اعجاز و نیز از جمله شگردهای جاذبه قرآن است. این هنر قرآنی، در توصیف صحنه‌های طبیعت، تبیین ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها، پاکی‌ها و ناپاکی‌ها و نیز در به تصویر کشیدن مراحل از معاد و قیامت و حساب و کتاب بسیار کارآمد و مؤثر است.

عناصر داستانی در داستان‌های قرآن نیز برخی از آنها بر برخی دیگر غلبه دارند لذا در آنها شاهد تبلور همه عناصر داستانی به یک میزان نیستیم. «توزیع عناصر داستانی در قرآن با پیشرفت دعوت اسلامی، تغییر و گسترش می‌یابد. به همین دلیل عنصر حادثه (پیرنگ) در داستان‌هایی که مضمون ترساندن و انداز دارد و عنصر شخصیت نیز در داستان‌هایی که به قصد الهام و یا برای تثبیت قلب پیامبر (ص) است و عنصر حوار در داستان‌هایی که با هدف دفاع از دعوت اسلامی و رد مخالفان آن گفته شده، غالب است.» (خلف الله، ۱۹۹۹، ص ۲۸۴) به رغم آن که داستان‌های قرآنی از ساختاری تازه و پویا برخوردارند ولی کاملاً از رؤیا پردازی دورند. (مطالع، ۲۰۰۶، ص ۱۱) و هدف در آنها تنها اطلاع از اخبار امتها و ملتها نیست که هدف رهبری مؤمنین به راه حق با عبرت گرفتن از گذشتگان است.

جلوه‌های هنری در داستان‌های قرآن

کاشف حقیقت بین و زیبا پسند، جلوه‌های بسیار متعددی از هنر را در قرآن مشاهده می‌کند که یکی از آن‌ها اسلوب‌های متنوع همچون تکرار، استفهام، ندا، تمنی و امر و نهی است. بسیاری اوقات یک قصه و یک رویداد واقعی به گونه‌های متفاوت و مختلفی بیان شده است. گاه کوتاهی و بلندی یک رویداد خاص در جای جای کتاب آسمانی ما متفاوت است. گفتگوها و نیز ورود و خروج به داستان متفاوت است. این تنوع اسلوبی که در بسیاری از قصه‌های قرآن لحاظ شده، خود نشانگر جلوه‌ی زیباشناسانه و جمال‌شناسانه‌اش است. (حسینی، ۱۳۷۷، ص ۳۲)

جلوه دیگر هنر در داستان‌های قرآن، تقسیم به نماهای مختلف است. همان‌گونه که فیلم به صورت پلان و نماهای مختلف برای همه جذابیت دارد؛ خداوند نیز در کتاب مقدس، قصه‌ها را برش داده و نماهای مختلف را به هم وصل کرده و با این کار به قصه، پویایی و حرکت بخشیده است. تقسیم با نماهای مختلف و پلان‌های گوناگون و بازگویی روایت‌ها، از ویژگی داستان‌های قرآن است. سومین جلوه هنر در داستان‌های قرآن، گزینش صحنه‌های مؤثر است. این مسأله در نگاه‌های نخست مشهود است که در بیان داستان‌ها، همه چیز بیان نشده، بلکه کاملاً گزینشی و غربال شده است. این گزینش‌ها از جنبه‌های هنری داستان‌های قرآن هستند چون این انتخاب‌ها با پویایی خود در انتقال پیام بسیار مؤثرند.

۱- جلوه‌های هنری در داستان حضرت آدم

خداوند متعال تصاویر داستان حضرت آدم را در هفت سوره ی بقره، أعراف، حجر، إسرائ، كهف، طه و ص آورده است. این داستان در هر سوره از نظر بلندی و کوتاهی با هم متفاوت است. آیات ۳۰-۳۹ سوره بقره، آیات ۱۱-۲۵ سوره أعراف، آیات ۲۶-۴۲ سوره حجر، آیات ۶۱-۶۵ سوره إسرائ، آیه ۵۰ سوره كهف، آیات ۱۱۶-۱۲۳ سوره ی طه، آیات ۶۷ تا ۸۵ سوره ص در برگیرنده‌ی این داستان هستند.

با دقت در هر کدام از این سوره‌ها مشخص می‌شود که برخی از حوادث در سوره‌ای آورده شده و در سوره‌ای دیگر پنهان شده است. اما خلاصه حوادث داستان به این ترتیب است:

۱- قرار دادن آدم به عنوان خلیفه الله در عالم هستی

۲- پرسش ملائکه و تعلیم اسماء به آدم از جانب خداوند

۳- اشاره به خمیر مایه خلقت آدم

- ۴- دعوت ملائکه برای سجده کردن در برابر آدم
- ۵- بهانه تراشی و امتناع ابلیس از سجده کردن در برابر آدم
- ۶- رانده شدن ابلیس از بهشت و مبارزه طلبی او با خداوند برای فریب آدم
- ۷- بر حذر داشتن آدم از ابلیس
- ۷- نهی کردن آدم از نزدیک شدن به درخت
- ۹- فریب دادن ابلیس آدم را برای تناول میوهی درخت
- ۱۰- سرزنش و توبیخ خداوند آدم را و پشیمانی و توبه آدم به درگاه خداوند
- ۱۱- خروج آدم از بهشت

این موارد مهمترین حوادث داستان است که قرآن کریم، آن را در هفت سوره بیان کرده است. برخی از این حوادث تنها یک بار و برخی دیگر چندین بار در این سوره‌ها تکرار شده است. حضور و غیاب برخی از صحنه‌ها در تنوع تصویری که داستان ارائه می‌دهد بسیار مؤثر است.

۱-۱- قرار دادن آدم به عنوان خلیفه الله در عالم هستی

این حادثه تنها یک بار در سوره‌ی بقره آمده است X: **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... B** (بقره، ۳۰) فرشتگان نسبت به این خبر واکنش نشان دادند و از این که آدم، خلیفه در زمین باشد، تعجب کردند و معتقد بودند که انسان آشکارا در زمین فساد می‌کند پس گفتند X **قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ... B** (بقره، ۳۰)، این سخن فرشتگان، پرسش از امری است که نسبت به آن جاهل بودند، آن‌ها خواستند اشکالی را که در مسأله خلافت یک موجود زمینی به ذهنشان رسیده حل کنند؛ آنها معتقدند که فساد و خونریزی از جانب انسان پیوسته تکرار می‌شود و این مضمون را می‌توان از فعل مضارعی که صله موصول قرار گرفته است، دریافت. در ادامه خطاب به خداوند عرض کردند: X **وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ B** (بقره، ۳۰) در نظر فرشتگان خلیفه الله باید با تسبیح و تقدیس زبانی و وجودیش نمایانگر خداوند باشد، چرا که زندگی زمینی آدم اجازه چنین نمایشی به او نمی‌دهد، بلکه بر عکس او را به فساد و شر می‌کشاند. این عبارت بر خلاف عبارت قبل با جمله اسمیه آمده که بیانگر شکر و سپاسگذاری پیوسته فرشتگان است و آن‌ها نسبت به آدم شایستگی بیشتری برای خلافت بر روی زمین دارند.

۲-۱- پرسش ملائکه و تعلیم اسماء به آدم از جانب خداوند

این حادثه تنها یک بار در سوره بقره آمده است X **عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ B** (بقره، ۳۱). بعد از اینکه فرشتگان از فرمان خداوند تعجب کردند و دلایلی را برای برتری خود بر آدم ذکر کردند، خداوند متعال نیز در پاسخ آنها، علم آدم را مطرح کرد که همین امر سبب برتری آدم برای خلافت بر روی زمین شد. اما در تفسیر اسماء گفته شده، نیرویی برای استفاده از معارف و علوم یا شناخت حقایق اشیاء و یا شناخت اسامی ذات و معانی است و صاحب این صفت شایسته این جانشینی است. (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱، ص ۴۱۱) زمانی که فرشتگان از علمی که خداوند به انسان ها داد، مطلع شدند در برابر او سجده کردند. X **قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ B** (بقره، ۳۳)

۳-۱- اشاره به خمیر مایه خلقت آدم

حادثه دوم در دو سوره از هفت سوره مذکور یکی در سوره حجر X وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّيْ خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلٰصَالٍ مِّنْ حَمٍَٔ مَّسْنُوْنٍ B (حجر، ۲۸) و دیگری در سوره ص X اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّيْ خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِيْنٍ B (ص، ۷۱) روشن است که صلصال (گل نیکو) از حمای مسنون (گل سیاه و بد بوی) و حمای مسنون از طین (گل) است. بنابراین گل مرحله‌ای از مراحل آفرینش آدمی است سپس حمای مسنون مرحله‌ی بعد از گل و لای و صلصال مرحله‌ی بعد از حمای مسنون است. از این رو دو آیه در سوره حجر و ص مکمل یکدیگرند و به نحوی دو حلقه‌ی پیشرفت در آفرینش آدمی که خداوند آن را به زیبایی تصویر کرده است. مقصود خداوند از ذکر خمیرمایه وجود آدمی این است که شرف و عظمت موجودات به صفات و مزایای خوبی است که در آن‌ها وجود دارد نه به ماده‌ای که از آن آفریده شده است. (ابن عاشور، ج ۴، ص ۱۴)

۱-۴- دعوت ملائکه برای سجده در برابر آدم

تصویر این حادثه در هفت سوره‌ی قرآن انعکاس یافته است. امر به سجده یعنی فعل امر «اسجدوا» پنج بار در سوره‌های بقره X وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ اَبٰی وَاَسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَٰفِرِيْنَ B (بقره، ۳۴)، اعراف X ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ لَمْ یَكُنْ مِّنَ السَّٰجِدِيْنَ B (اعراف، ۱۱) اِسْرٰءِ X اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ... B (کهف، ۵۰) و طه X وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ اَبٰی B (طه، ۱۶) آمده است و در دو سوره‌ی حجر X فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُوْنَ B (حجر، ۳۰) و سوره ص X فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُوْنَ B (ص، ۷۳) عمل سجده به صورت فعل ماضی ذکر شده است زیرا ملائکه به جز ابلیس نافرمان به دستور خداوند متعال گردن نهادند. تکرار این تصاویر دلالتی قوی بر اظهار خوشحالی به خاطر خلقت آدم و آشکاری دعوت به سجده در برابر اوست و در هر بار چیز جدیدی از آدم ذکر می‌شود.

اما دو تصویر دیگر رنگ جدیدی به تصاویر سابق داده است که یکی در عبارت " فقعوا له ساجدين " بیانگر شکوه و بزرگی آدم است و تصویر دیگر در «كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ» است یعنی فرشتگان یکباره و هم زمان، به پیروی از فرمان حق تعالی در برابر آدم سجده کردند جز شیطان که از این فرمان پیروی نکرد.

۱-۵- بهانه تراشی و امتناع ابلیس از سجده کردن در برابر آدم

این حادثه در هفت سوره ذکر شده است. در سه مورد خداوند دلیل امتناع ابلیس را از او می‌پرسد. این سه مورد در سوره‌های اعراف X قَالَ مَا مَنَعَكَ اَلَّا تَسْجُدَ اِذْ اَمَرْتُكَ B (اعراف، ۱۲) حجر X قَالَ لَمْ اَكُنْ لَّاَسْجُدْ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلٰصَالٍ مِّنْ حَمٍَٔ مَّسْنُوْنٍ B (حجر، ۳۳) و ص X قَالَ يَا اِبْلِیْسُ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَیْ اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰلِیْنَ B (ص، ۷۵) آمده است که به تبع آن ابلیس در هر سه سوره به یک شیوه X قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِيْ مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِيْنٍ B (ص، ۷۶) جواب می‌دهد. تکرار این پرسش و پاسخ هدفمند است و شیطان را به منزله متهمی نشان می‌دهد که در برابر سؤال خداوند متحیر است و در هر بار نیز چاره‌ای جز جواب دادن ندارد و سعی می‌کند با بهانه تراشی و دلایل غیر منطقی خود را از گناهی که مرتکبش شده است، تبرئه کند. اما آنچه در سوره‌ی اِسْرٰءِ آورده شده چیزی متفاوت از موارد پیشین است. در این سوره شیطان بدون اینکه سؤالی آشکار از جانب خداوند در کار باشد، پاسخ می‌دهد X قَالَ اَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيْنًا B (اِسْرٰءِ، ۶۱)

۱-۶- رانده شدن ابلیس از بهشت و مبارزه طلبی او با خداوند برای فریب آدم

حکمی که خداوند متعال بعد از نافرمانی ابلیس صادر کرد؛ بیرون رفتن از بهشت بود، ولی شیطان این حکم را نپذیرفت زیرا انسان را مسبب رانده شدنش از بهشت می دانست، لذا تصمیم گرفت خداوند را در مورد فریب آدم به مبارزه طلبی فراخواند.

در سوره بقره خطاب خداوند تنها متوجه شیطان نیست بلکه آدم و همسرش نیز مورد خطاب پروردگارند. X قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا... B (بقره، ۳۸) اما در سوره اعراف تنها شیطان محکوم علیه فرمان الهی است؛ X قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا... B (اعراف، ۱۳) شیطان زمانی که این دستور را دریافت کرد؛ گفت X قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ B (اعراف، ۱۴)

در سوره حجر و اِسْرَاء نیز این تصویر به همین صورت است. علاوه بر این، دلیل شیطان برای فریب انسان نیز بیان شده است. در سوره اِسْرَاء X قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أُخِّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَآخْتَبِكَنْ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا B (اِسْرَاء، ۶۲)

و در سوره حجر X قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ B (حجر، ۳۹) او می خواهد با این کار، آدم را که خداوند بر تمامی موجودات برتریش داده است، تحقیر کند. در سوره کهف و طه چیزی از مبارزه طلبی شیطان ذکر نشده است. در سوره ص به همان نحوی است که در سوره حجر به تصویر در آمده است. در تمام این سوره ها با وجود اینکه گفته های شیطان به شکل های متفاوتی آمده، ولی همه، سخنی واحد در موضع و مقامی واحد است. مثلاً تکرار سخن X رَبِّ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ B که در سوره حجر و اعراف و ص از نظر لفظ و معنا به یک صورت آمده است، می تواند بیانگر تمایل شدید شیطان برای فریب انسان باشد.

۱-۷- بر حذر داشتن آدم از ابلیس

حادثه پرهیز از ابلیس در دو سوره بقره X وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ B (بقره، ۳۵) و اعراف X وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ B (اعراف، ۱۹) تقریباً با یک لفظ و معنی به تصویر کشیده شده است با این تفاوت که حرف ربط در سوره بقره "واو" و در سوره اعراف "فاء" است. در سوره بقره کلام به خدا اسناد داده شده است (وَقُلْنَا يَا آدَمُ) حرف ربط واو بیانگر افزونی کرامت خداوند است؛ زیرا دو نعمت ساکن شدن و خوردن همزمان اتفاق افتاده است. ولی در سوره اعراف سخن به خداوند اسناد داده نشده است؛ (وَيَا آدَمُ) و حرف ربط فاء نیز برای آن است که این دو نعمت همزمان با هم صورت نگرفته بلکه خوردن مترتب بر سکنی گزیدن است؛ همانطور که ادامه آیه نیز (فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا) گویای این مطلب است. (محمد داود، ۲۰۰۸، ص ۵۰۸) اما در سوره طه، خداوند از دشمنی ابلیس با آدم و حوا سخن می گوید: X فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَزَوْجُكَ... B (طه، ۱۱۷)

۱-۸- نهی کردن آدم از نزدیک شدن به درخت

این حادثه در دو سوره بقره X وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ B (بقره، ۳۵) و اعراف X وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ B (اعراف، ۱۹) به یک شکل آمده است. این تکرار بیانگر مبالغه در نهی است. علامه طباطبایی در تفسیر آیه X وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ B می نویسد: «نهی در این جمله، نهی از خوردن میوهی آن درخت بوده، نه خود درخت و اگر گفته شده نزدیک آن درخت نشوید برای این بوده که شدت نهی و مبالغه در تأکید را برساند. (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۵، ق ۵)

۹-۱- فریب دادن ابلیس آدم را برای تناول میوهی درخت

از این حادثه در دو سوره سخن به میان آمده است؛ یک بار این وسوسه تنها برای آدم یعنی در سوره طه X فَوْسُوسَ إِيَّهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى B (طه، ۱۲۰) و بار دیگر برای هر دو (آدم و حوا) در سوره أعراف X فَوْسُوسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَاتِهِمَا... B (أعراف، ۲۰)

۱۰-۱- سرزنش و توبیخ خداوند آدم را و پشیمانی و توبه آدم به درگاه خداوند

این صحنه در سه سوره بقره، أعراف و طه آورده شده است. در سوره بقره حرفی از نزدیک شدن آدم و حوا به درخت و خوردن میوهی آن وجود ندارد. همچنین سخنی از فریب شیطان به میان نیامده است و در مورد توبه آدم و قبول توبه او از جانب خداوند است؛ X فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ B (بقره، ۳۷). سوره أعراف در مورد این است که به محض نزدیکی آدم و حوا به درخت، بدی‌های آن دو آشکار گشت و از پشیمانی انسان و طلب مغفرت وی از خداوند گفته شده ولی حرفی از قبول پشیمانی و بخشش گناه او به میان نیامده است. سوره أعراف X فَذَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُفَّاءٌ لَكُمَا وَعَدُوٌّ مُّبِينٌ B (أعراف، ۲۲) سوره‌ی طه نیز در مورد خوردن میوه و توبه‌ی آدم و پذیرش توبه او حکایت می‌کند.

۱۱-۱- خروج آدم از بهشت

این داستان با خروج آدم از بهشت تمام می‌شود و علاوه بر این خداوند، آدم را از ابلیس و مکر وی بر حذر می‌دارد. خداوند این حادثه را دو بار در سوره بقره، X فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ B (بقره، ۳۶) و X قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ B (بقره، ۳۸) یک بار در سوره أعراف X قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ B (أعراف، ۲۴) و یک بار نیز در سوره طه X قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ B (طه، ۱۲۳) آورده است. در تمام این حوادثی که گفته شد، نشانه‌ها و ویژگی‌های حوادث رعایت شده است. زمانی که اجزاء این داستان در هفت سوره با هم جمع می‌شود، حادثه به طور کامل نمایان و جوانب آن نیز آشکار می‌گردد.

همه این حوادث و تصاویر پیام‌هایی دارند که عبارتند از: نقشه‌های پلید دشمن برای گمراه کردن انسان، چهره فریبنده دشمن و ضرورت شناخت آن، ایمن نبودن از وسوسه‌های دشمن. علاوه بر این پیام‌ها، نقش ایمان قوی به خداوند، تقوا و تعقل نیز در این تصاویر به وضوح مشخص است.

در این داستان، از زاویه‌های گوناگون به این امر پرداخته می‌شود و با تصویرگری، روش‌های فریب کاری شیطان به صورت هنرمندانه ترسیم می‌گردد.

۲- عناصر ساختاری داستان حضرت آدم

۲-۱- پیرنگ داستان، سلسله حوادثی است که در داستان جریان دارد، معمولاً این حوادث رابطه سببی با یکدیگر دارند و از شخصیت‌های داستانی جدا نمی‌شوند. نویسنده دائماً شخصیت‌های خود را در ارتباط با حوادث و متأثر از آن برای ما بیان می‌کند. (نجم، ۱۹۷۹، ص ۶۳) حوادث به خودی خود پیرنگ را به وجود نمی‌آورند بلکه

پیرنگ خط ارتباط میان حوادث را ایجاد می کند. (میر صادقی، ۱۳۸۰، ص ۶۴) در داستان حضرت آدم، پیرنگ بسامد بالایی دارد. در تمام حوادث داستان، رابطه علی و معلولی حاکم است و تمام وقایع داستان به یک سو می رود. در ابتدای داستان خداوند به فرشتگان خبر می دهد که موجودی را از گل خواهد آفرید تا جانشین او در زمین شود. فرشتگان از شنیدن این سخن متحیر شدند. خداوند علت این کار را مسأله دانش و شناخت ذکر کرد. سجده نکردن ابلیس در برابر آدم سبب طرد شدن وی از بهشت می شود. در ادامه داستان، عصیان و نافرمانی آدم از فرمان خداوند، دلیل رانده شدن آن دو از بهشت است. مهلت طلبیدن شیطان از خداوند برای فریب انسان خود دلیلی برای حس کینه توزی و انتقام جویی از انسان می باشد زیرا شیطان، انسان را سبب طرد شدن خود از بهشت می داند.

۲-۲- کشمکش: کشمکش، در آفرینش صحنه های داستانی و پردازش شخصیت ها نقش اساسی دارد. از نخستین داستان قرآن، کشمکش آغاز شده و به صورت گوناگونی ادامه یافته است. به مقابله ی شخصیت ها و نیروها در داستان با یکدیگر کشمکش می گویند که دارای اجزای گره افکنی، هول و ولا، بحران و گره گشایی می باشد. «گره افکنی، وضعیت دشواری است که برخی اوقات به طور ناگهانی ظاهر می شود. برنامه ها و روش ها و نگرش ها را تغییر می دهد.» (میر صادقی، ص ۷۲) «هول و ولا کیفیتی است که نویسنده برای وقایعی که در داستان در شرف تکوین است، می آفریند و خواننده را به خواندن ادامه داستان کنجکاو می کند.» (نجم، ۱۹۷۹، ص ۱۶) بحران نقطه ای است که نیروهای متضاد برای آخرین بار با هم تلاقی می کنند و واقعه داستان را به نقطه اوج و بزنگاه می کشانند و موجب درگیری زندگی شخصیت یا شخصیت های داستان می شوند. (میر صادقی، ۱۳۸۰، ص ۷۶) نقطه اوج و بزنگاه لحظه ای است در داستان که در آن بحران به نهایت رویارویی و تعارض برسد و به مرحله دیگر گره گشایی بیانجامد. (نجم، ۱۹۷۹، ص ۶۵) و گره گشایی پیامد وضعیت و موقعیت پیچیده یا نتیجه نهایی رشته حوادث است. در گره گشایی، سرنوشت شخصیت یا شخصیت های داستانی تعیین می شود و آن ها به موقعیت خود آگاهی پیدا می کنند، خواه این موقعیت به نفع آن ها باشد یا به ضررشان. (میر صادقی، ۱۳۸۰، ص ۷۷)

داستان حضرت آدم این عناصر را در خود نهفته دارد. مطلع کردن فرشتگان از خلق موجودی در عالم هستی و فرمان سجده به فرشتگان در برابر او در داستان گره افکنی ایجاد می کند. اطاعت کردن همه فرشتگان از فرمان خداوند و امتناع ابلیس از فرمان خداوند هول و ولا را در داستان پدید می آورد و خواننده را به ادامه داستان کنجکاو می کند. رانده شدن ابلیس از بهشت و مبارزه طلبی او با خداوند برای فریب آدم و تشویق وی برای خوردن میوه درخت، نقطه اوج و بزنگاه داستان را شکل می دهد. داستان با پشیمانی آدم و توبه وی به درگاه پروردگار و خروج او از بهشت و هبوطش در زمین تمام می شود که این همان گره گشایی در داستان است.

۲-۳- شخصیت

اشخاص ساخته شده ای (مخلوقی) را که در داستان و نمایشنامه ... ظاهر می شوند، شخصیت می نامند. در تعریف شخصیت گفته اند: «شبه شخصیتی تقلید شده از اجتماع که بینش جهانی نویسنده به آن فردیت و تشخص بخشیده است.» (براهنی، ۱۳۶۹، ص ۳۴۹) اشخاص داستانی در رمان یا داستان کوتاه همپایه نیستند بعضی از آن ها در بیشتر بخش های داستانی حضور دارند و بعضی دیگر مدت کوتاهی به روی صحنه می آیند و بعد خارج می شوند.

در داستان های قرآنی نیز «این شخصیت ها هستند که حد و مرز قلمرو داستان را تعیین می کنند و شخصیت اصلی بین دیگر شخصیت ها و حوادث داستان، اتحاد به وجود می آورد.» (عبدالنواب، ۱۹۹۵، ص ۱۰۰) بنابراین شخصیت های داستان حضرت آدم را از لحاظ نقشی که ایفا می کنند، می توان به دو دسته اصلی و فرعی و یا پویا و ایستا تقسیم کرد:

شخصیت اصلی:

محور اصلی داستان است که حوادث پیرامون او می چرخد و هم زمان، محرک پنهانی برای حوادث داستان است. (ذهنی، ۱۹۸۹؛ ص ۱۵۳) در داستان حضرت آدم، آدم به عنوان شخصیت اصلی و محوری داستان است که تمامی حوادث داستان پیرامون وی می چرخد. در کنار آدم، ابلیس نیز نقش اساسی در داستان ایفا می کند. وی نخست در برابر فرمان خداوند نافرمانی کرده، سپس آدم را می فریبد. علاوه بر این دو شخصیت، شخصیت حوا را نیز می توان به عنوان شخصیت اصلی داستان محسوب کرد.

شخصیت فرعی: نویسنده برای پیشبرد حوادث جانبی که خود سیر حادثه اصلی را آسان می کند، از شخصیت فرعی استفاده می کند و یا ممکن است برای بیان شخصیت اصلی داستان یا ویژگی های او حضور یابد. (ذهنی، ۱۹۸۹؛ ص ۱۵۴) در این داستان فرشتگان با ویژگی های ناشناخته و مبهمشان به عنوان شخصیت های فرعی سیر حوادث داستان را به جلو می برند.

علاوه بر این شخصیت های داستان را می توان به پویا و ایستا تقسیم کرد:

شخصیت پویا: شخصیتی است که در طول داستان در معرض تغییر و دگرگونی واقع می شود. نا گفته نماند که منظور از شخصیت لزوماً شخصیت انسانی نیست و برای نمونه درخت، حیوان. یا یک شیء را نیز در بر می گیرد. (مستور، ۱۳۷۹، ص ۳۴) شخصیت پویا در این داستان آدم، حوا و ابلیس هستند چرا که این سه از آغاز داستان در معرض تغییر و دگرگونی بوده اند.

شخصیت ایستا: شخصیت ایستا در داستان یا تغییر ندارد و یا تغییری بسیار کم دارد به عبارت دیگر در پایان داستان همان است که در آغاز بوده است. حوادث داستان بر او تأثیر نمی گذارد و یا اگر تأثیر داشته باشد بسیار ناچیز و مختصر است. در این داستان شخصیت فرشتگان شخصیت ایستا است و حوادث داستان بر آنها تأثیر نگذاشته است.

۲-۴- زمان: زمان در سیر حوادث داستانی و رشد و نمو آن تأثیر بسزایی دارد. خارج شدن قصه از محدوده‌ی زمان سبب می گردد که حادثه را عاری از حرکت و زندگی گرداند، آن را به درختی تبدیل می کند که از ریشه هایش جدا شده است. چنین درختی شاخ و برگ نمی گستراند و بر نمی دهد. از این رو داستان موفق، به عنصر زمان توجه خاصی نشان داده، به تناسب فضا و سبک، آن را پر رنگ یا کم رنگ می کند. البته این امر به این معنا نیست که به کارگیری عنصر زمان و بهره گیری از آن در داستان نویسی قاعده‌ی مشخص و یا اسلوب شناخته شده‌ای داشته باشد. زمان تنها به مانند ابزاری در دست هنرمند است که متناسب با ویژگی حوادث داستان، رنگی از زمان را به کار می گیرد. (الخطیب، ۱۹۷۵، ص ۸۳)

زمان در داستان های قرآنی نیز نقش مهمی ایفا می کند و به داستان حرکت و پویایی خاصی می بخشد. هر داستان قرآنی، زمان مخصوص به خود را دارد که گاهی تمام تفصیلات آن مشخص و گاهی پنهان می گردد و گاهی بر روی خط سیر مستقیم و گاهی به صورت شکسته و ارجاع به گذشته یا جهشی به آینده دور و نزدیک نمود می یابد.

در سوره‌ی بقره خداوند متعال ابتدا در مورد امری که در آینده اتفاق خواهد افتاد، سخن می گوید X وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً B (بقره، ۳۰) سپس در ادامه حوادثی که در زمان حال روی می دهد را بیان می کند. در سوره اعراف خداوند می فرماید X وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ B (اعراف، ۱۱) این حادثه که خداوند آن را با فعل ماضی آورده است، نسبت به فعلهای ماضی دیگری که در اواسط داستان آمده، دورتر است. زیرا ابتدا انسان خلق شده و سپس به فرشتگان دستور سجود در برابر آدم صادر شده است. در ادامه‌ی سوره، حوادث داستان پی در پی ادامه پیدا می کند تا اینکه با فعل آینده

تمام می‌شود X *أَلْ فِيمَا أُغْوِيَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَا يَنبَغُ لَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ* B (اعراف، ۱۶-۱۷)

در این داستان، رویدادها بر اساس توالی طبیعی خود به پیش می‌روند؛ یعنی رویدادها از گذشته به حال و سپس به سمت آینده حرکت می‌کنند و همان طور که رویدادها و زمان‌ها از پی هم می‌آیند، افعال در داستان نیز به همان ترتیب پشت سرهم قرار می‌گیرند. این مسأله به کمک حروف ربط ترتیبی (ثم) و (فاء) صورت می‌پذیرد، یعنی فعل گذشته‌ای که در سرآغاز داستان آمده، از گذشته‌ای که در اواسط داستان آمده دورتر است و فعل گذشته‌ای که در پایان داستان آمده، در مقایسه با فعل‌های گذشته‌ی موجود در میان داستان، به زمان حال نزدیکترند. بنابراین افعال همراه با خط سیر زمان در حرکت و تغییرند.

۲-۵- مکان: یکی دیگر از عناصر اساسی داستان، مکان است. مکان جایگاهی است که حوادث در آن جریان پیدا می‌کند و شخصیت‌های داستان در آن حرکت می‌کنند. در بیشتر داستان‌های قرآنی، اسمی از مکان برده نشده است مگر اینکه ذکر آن به هدف داستان کمک کند. مکان در داستان قرآنی دو گونه است، گاهی اسم مبهم مانند (قریه و مدینه) و گاهی اسم‌های خاص مانند (مدین، مصر و...) است. اما نوع اول در داستان‌های قرآنی جایگاه بیشتری دارد زیرا اسم مبهم بر عمومیت حادثه می‌افزاید. (العمری، بی تا: ۱۷)

مکان در داستان حضرت آدم، بهشت (جنة) است که در سه سوره بقره، اعراف و طه ذکر شده است. علاوه بر بهشت، دو مکان دیگر؛ یکی زمین X *لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ* B (بقره، ۳۶) و دیگری جهنم ذکر شده است X *قَالَ أَخْرِجْ مِنْهَا مُدْوُومًا مَّدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ* B (اعراف، ۱۸)

۲-۶- گفتگو: روح دمیده شده در کالبد یک داستان است. بدون این روح، مجموع واژه‌های قصه همچون توده‌ای از سنگ جلوه می‌کنند. گوناگونی و رنگارنگی در گفتگو به حرکت‌های قصه، زیبایی و وقار می‌دهد. گفتگو هرچند ظاهری ساده دارد از باطنی پیچیده و بسیار ظریف بهره می‌برد. (حسینی، ۱۳۷۷: ۱۹۳)

داستان‌های قرآن چنان هنرمندانه از این عنصر بهره گرفته‌اند که در گفتگوهای داستانی، طراوت و جریان مدام زندگی دیده می‌شود. گفتگوی داستانی، در پردازش شخصیت‌ها و معرفی آنان به مخاطب نقش اساسی دارد. (فروردین، ۱۳۸۷: ۱۳۶) گفت‌وگو چنان که در ادبیات داستان نویسی معمول است، گاهی جزئی از زبان داستان را تشکیل می‌دهد و آن هنگامی است که داستان در برگیرنده دو عنصر «روایت» و «گفتگو» باشد و گاه مستقلاً زبان داستان را تشکیل می‌دهد و آن در صورتی است که داستان از یکی از این دو ساخته شده باشد، اهمیت «گفت‌وگو» در آن است که می‌تواند در پدیده‌های هنری داستان سهیم باشد، از آن جمله در کشف رخدادها و تحول آنها و نیز در کشف آنچه در ضمیر شخصیت‌ها می‌گذرد، مؤثر است. به گونه‌ای که اگر این عنصر حیاتی در داستان وجود نداشت، ما هرگز نمی‌توانستیم به رازهای این شخصیت‌ها دست یابیم.

گفتگو در داستان حضرت آدم نیز نقش برجسته ای دارد. این داستان که به موضوع «آفرینش و جانشینی آدم» می‌پردازد، به شیوه «گفت‌وگو» عرضه شده است. بخش نخست داستان با گفت‌وگوی خدا و فرشتگان آغاز شده است: X *وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ* B (بقره/۳۰) این گفت‌وگو از موضع فرشتگان درباره اتفالی جدید در زمین یعنی جانشینی آدم و نیز از میزان آگاهی و شناختی که خداوند به آن عنایت کرده، پرده برداشته است. هر چند داستان می‌توانست، نگرش فرشتگان را از طریق عنصر روایت (با زاویه دید دانای کل) برملا سازد، بدین ترتیب که فرشتگان چنین تصور میکردند که وجود آدمی بر خلاف خود فرشتگان که تنها به ستایش و تقدیس خداوند

می‌پردازند، در زمین باعث فساد و خونریزی خواهد شد. اما داستان به جای «روایت» به «گفت‌وگو» روی آورده است و از این طریق در حقیقت در نظر دارد که اولاً خوانندگان، به صورت مستقیم و با زبان خود فرشتگان با دقایق اندیشه‌های آنان آشنا شوند. چرا که گوش دادن به صورت مستقیم به مراتب از نقل و گزارش صرف، زنده‌تر و دلپذیرتر است. ثانیاً خوانندگان به طور مستقیم به انحرافات رفتار شخصیت مورد محاوره پی می‌برند؛ و پس از آشکار شدن دیدگاه فرشتگان، این پاسخ «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید» آمده است. سکوت و خودداری کردن متن داستان از تعیین سبب (خلافت آدم در زمین) از نظر هنری با هدف داستان ارتباط دارد زیرا این داستان می‌خواهد هر چه بیشتر به کمال و علم خداوند و نیز به جهل و بی‌اطلاعی فرشتگان از اسرار آفرینش و حکمت‌ها و مصلحت‌هایی که در آن نهفته است، تاکید کند. از این جاست که داستان متعاقب پرسش فرشتگان چنین می‌گوید «آنچه را خدا می‌داند، آنها نمی‌دانند» تا بدین وسیله به حقیقت هنری آن پای فشارد، به علاوه یک رمز هنری دیگر نیز در ورای حقیقت مزبور نهفته است و آن این که به شخصیت آدمی ارزش و فضیلت بیشتری (نسبت به فرشتگان) داده است.

بخش دوم داستان که از جهل فرشتگان پرده بر می‌دارد، این گونه آغاز می‌شود: X وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ B (بقره، ۳۱). X قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ B (بقره، ۳۲) X قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ B (بقره، ۳۳) این گفت‌وگوی تازه بین خداوند و فرشتگان، از اسرار تازه‌ای که به ویژگی‌های فرشتگان و آدمیان مربوط می‌شود، پرده برمی‌دارد. خواننده پی می‌برد که هدف داستان در این قسمت کوتاه، از یک سو آشکار کردن علم خداوند که هیچ آفریده‌ای، هر که باشد، یارای رسیدن به قله آن را ندارد، و از سوی دیگر ارزش دادن به شخصیت آدمی است که از فرشتگان هم فراتر است. خداوند جانشینی در زمین را تجربه خاصی برای آدمیان قرار داد تا از این طریق آنان را بر همه آفریده‌های خود فضیلت و برتری بخشد. البته داستان، خود به شرح این معنا نپرداخته، بلکه خوانندگان را به حال خود واگذاشته است تا آن را از طریق زبان هنر به دست آورند، هنری که موجب پیدایش بارقه‌ای در ذهن خواننده می‌شود و او را در مرحله‌ای قرار می‌دهد که در روند درک و کشف مفاهیم ذهنی سهیم باشد.

در بخش سوم «ابلیس» وارد صحنه می‌شود و این بخش بدین ترتیب آغاز می‌شود: X وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ B داستان، از نظر هنری، در ساختار خود برای بیان این حقیقت یعنی ارزش آدمی، به تدریج پیش رفته است، از این رو، در نخستین قسمت داستان «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» اهمیت این موجود را به طور اجمال تعریف کرده، بدین ترتیب که صفت جانشینی را به او داده است نکته قابل توجه اینکه وقتی «ابلیس» وارد صحنه می‌شود، به نقش فرشتگان پایان می‌دهد و یا بهتر است بگوییم، نقش فرشتگان به عنوان شخصیت‌های فرعی داستان با انجام پرسش و آگاهی‌شان از واقعیت امر، پایان یافته است و اکنون نوبت «ابلیس» رسیده که همچنان بر موضع عصیانگرانه و متعهدانه خود، پای می‌فشارد و حتی ورود این شخصیت در صحنه پیامدهایی دارد که بر همه رخدادهای داستان پیدایش آدم در بخش چهارم تأثیر می‌گذارد.

در بخش چهارم، رویدادهای جدیدی چون «نهی از درخت» و «به انحراف کشیده شدن آدم و حوا» مطرح می‌شود X وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ B (بقره، ۳۵) و X فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ B (بقره، ۳۶). X فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ B (بقره، ۳۷). X قُلْنَا اهْبِطُوا

مِنْهَا جَمِيعًا فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (بقره، ۳۸) X وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره، ۳۹) بدین گونه، داستان پیدایش آدمی به پایان می‌رسد. هدف داستان بازگو کردن مسئله دانش و جانشینی آدم در زمین و آن گاه معرفی طرفین کشمکش، «آدم» و «بلیس» است، از این رو، وضعیت‌ها، رویدادها و شخصیت‌ها باید براساس گزینش خاص و متناسب با اهداف مزبور ترسیم شوند، وجود جانشین در زمین - آدم - مجهز به نیروی دانشی که نشانه‌های راه خلافت را برای او مشخص می‌کند، محور داستان است. نکته قابل توجه از نظر هنری این است که داستان، میان مسئله جانشینی آدم در زمین و مسئله جانشینی او پیش از فرود آمدن در زمین یا به بیان دیگر میان مسئله جانشینی آدم در حالی که در بهشت دچار کشمکش است و مسئله جانشینی آدمیان در حالی که در زمین نیز گرفتار کشمکشند، نوعی موازنه برقرار کرده است. هدف داستان این است که می‌خواهد مفاهیم داستان را برای خوانندگان کاملاً روشن و آشکار سازد تا آنان برای اصلاح کردار و رفتار خود و به جای آوردن وظایف جانشینی‌شان در زمین از آن بهره‌گیرند. خداوند نیز برای بیان این هدف از گفت‌گو به نیکی بهره‌گرفته است.

۳- تصویرپردازی در داستان حضرت آدم

خیال حسی از پایه‌های اولیه تصویر هنری در قرآن به حساب می‌آید. به عبارت دیگر خیال در واقع فرصتی است که تصویر در آن شکل می‌گیرد «یعنی تصویر در خیال عمل می‌کند و از طریق حس و وجدان، به خیال وارد می‌شود و می‌تواند در درون آدمی، احساسات و عکس‌العمل‌های گوناگونی را موجب شود. زمانی که خیال پربار باشد بهتر می‌تواند تصویرهای هنری را دریابد و از آن لذت ببرد.» (خالدی، ۱۹۸۸، ص ۱۳۱)

قرآن کریم برای تأثیرگذاری عمیق بر باطن انسان، تصاویری که حوادث واقعی را در ذهن انسان مجسم می‌کنند به کار می‌برد. احساسات ما نیز به واسطه همین تصاویر بر انگیزته می‌شود به گونه‌ای که ما با این حوادث زندگی می‌کنیم و آن تصاویر را می‌بینیم.

در داستان آدم، تصویری که خداوند از بهشت ارائه کرده، هر چند بسیار گذرا و جزئی است، ولی آن را به یک مکانی تشبیه می‌کند که امکاناتی در آن وجود دارد. آن بهشت بیشتر شبیه به بهشت‌های زمینی است که در آن نعمت وجود دارد و انسان را از خوردن، پوشیدن و نوشیدن بی‌نیاز می‌کند. X إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ (طه، ۱۱۸-۱۱۹) این تصویر برای مخاطب کاملاً حسی و ملموس است زیرا ذات آدمی با حسیات بیشتر از امور عقلی انس گرفته و آن را می‌پذیرد.

دیگر تصویر واقعی - تخیلی در این داستان، این است که خداوند برای نافرمانی آدم از فرمان حق تعالی، به درخت و میوه‌ی درخت اشاره کرده است و او را از نزدیک شدن و خوردن میوه‌ی آن نهی کرده است. خداوند برای نشان دادن این امر می‌توانست به چیزهای زیادی مثل بزند ولی میوه درخت را انتخاب کرد تا خواننده تصویری ملموس از این امر در ذهنش تجسم یابد. X وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (اعراف، ۱۹)

تصویر دیگری که بیانگر تلاش مداوم شیطان برای بیرون راندن آدم و حوا از بهشت است آیه X فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ... (بقره، ۳۶) این آیه تصویر شیطان را به گونه‌ای ترسیم می‌کند که او به تکان دادن آدم و حوا مشغول می‌شود تا اینکه پاهای آن‌ها لغزیده، از بهشت بیرون می‌افتند.

نمونه دیگر تصویر پردازی این داستان، در سوره اسراء X قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَخْتِنِكَ ذُرِّيَّتُهُ إِلَّا قَلِيلًا (اسراء/۶۲) است. خداوند گمراه شدن انسان توسط شیطان را به حرکت سوار کار

مجرب تشبیه کرده است و برای بیان آن واژه‌ی "إحتنک" را آورده است. دیگر تصویر، تصویر خباثت و کینه و غرور شیطان است X قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ B (اعراف، ۱۲-۱۴)

نتیجه گیری

داستان های قرآن از جمله داستان حضرت آدم در خدمت اهداف دینی و تربیتی انسان هستند. ساختار روایی داستان حضرت آدم به گونه‌ای است که اکثر عناصر داستانی شناخته شده در ادبیات داستانی مانند پیرنگ، کشمکش، شخصیت، زمان، مکان و گفتگو قابل طرح و بررسی است. حوادث این داستان در هفت سوره ذکر شده است و تمام حوادث بر پایه رابطه علی و معلولی است. ساختار داستان بر اساس یک ساختار خطی است به این معنا که نقطه شروع، میانه و پایان روشنی دارد. گفت و گو در داستان حضرت آدم از نوع گفتگوی بیرونی (دیالوگ) است. عنصر صحنه در این داستان به اندازه ضرورت و اقتضای موقعیت برای تأمین هدف به کار گرفته شده است و زمان و مکان اغلب عام و مبهم است. تصاویر این داستان واقعی ° تخیلی هستند یعنی از محسوسات دنیوی برای تجسم امور اخروی کمک گرفته شده است.



منابع و مأخذ

قرآن كريم

- ابن عاشور، الشيخ محمد طاهر. (١٩٨٤) التحرير و التنوير، جلد ١ و ١٤، الدار التونسية للنشر.
براهنى، رضا. (١٣٦٩). قصه نويسى، چ سوم، تهران: نو.
بكرى، شيخ امين (١٩٩٤)، التعبير الفنى فى القرآن الكريم، دار العلم للملايين، الطبعة الأولى.
بلحسينى، نصيرة (٢٠٠٦)، الصورة الفنية فى القصص القرآنية.
التهامى، نقره (١٩٧٤)، سيكلوجية القصة فى القرآن الكريم، الشركة التونسية للتوزيع.
حسينى، سيد ابوالقاسم (١٣٧٧)، مباني هنرى قصه هاى قرآن، مركز پژوهش هاى اسلامى صدا و سيما، چاپ اول.
الخالدى، صلاح عبد الفتاح (١٩٨٨)، نظرية التصوير الفنى عند سيد قطب، دار الشهاب الجزائر.
الخطيب، عبد الكريم (١٩٧٥)، القصص القرآنى فى منطوقه و مفهومه، بيروت، دار المعرفة، الطبعة الثانية.
خلف الله، محمد أحمد (١٩٩٩)، الفن القصصى فى القرآن الكريم، شرح و تعليق خليل عبد الكريم، لندن °
بيروت-القاهرة، سينا للنشر، الطبعة الرابعة.
الدالى، محمد (١٩٩٣)، الوحدة الفنية فى القصة القرآنية، مون للطباعة و التجليد، الطبعة الاولى.
ذهنى، محمود. (١٩٨٩). تذوق الادب: طرقه و رسائله، مكتبة الانجلو المصرية.
طباطبائى، محمد حسين (١٣٩٣ق)، الميزان فى تفسير القرآن الكريم، بيروت، مؤسسه الأعلمى، ط ٣.
عبدالتواب، صلاح الدين (١٩٩٥)، الصورة الأدبية فى القرآن الكريم، القاهرة، الشركة العالمية للنشر-لونجمان، البعة الأولى.
عمر باحاذق، عمر محمد (١٩٩٣)، الجانب الفنى فى القصص القرآن الكريم، دمشق، دار المأمون للتراث، الطبعة الاولى.
العمرى، عبد الحفيظ احمد (بلا تا)، مقالات فى القصة القرآنية، اصدارات موقع عيون المعرفة.
الغنام، عزة. (١٩٩٠) الفن القصصى العربى القديم من القرن الرابع الهجرى الى القرن السابع الهجرى، القاهرة، الدار الفنية للنشر و التوزيع.
فروردين، عزيزه (١٣٨٣)، زيباشناسى هنرى در داستان هاى قرآن، قم، مركز پژوهش هاى اسلامى صدا و سيما، چاپ دوم.
الفيومى المقرى، أحمد بن محمد بن على (١٤٢١هـ/٢٠٠٠م)، المصباح المنير- معجم عربى- الطبعة الأولى، القاهرة، دار الحديث.
قطب، سيد (بلا تا)، مشاهد القيامة فى القرآن، بيروت، دار الشروق للطباعة.
_____ (١٩٩٣)، التصوير الفنى فى القرآن الكريم، بيروت، دار الشروق، الطبعة السادسة.
محمد داود، محمد. (٢٠٠٨)، معجم الفروق الدلالية فى القرآن الكريم، القاهرة، دار غريب للطباعة و النشر.
مستور، مصطفى. (١٣٧٩). مباني داستان کوتاه، چ ١، تهران: نشر مركز.
مطواع، سعيد عطيه على (٢٠٠٦)، الاعجاز القصصى فى القرآن الكريم، الآفاق العربية، الطبعة الاولى.
مير صادقى، جمال (١٣٨٠)، عناصر داستان، چ ٤، انتشارات سخن.
نجم، محمد يوسف (١٩٧٩)، فن القصة، ط ٧، بيروت، دار الثقافة.